

میهن دوستی در برابر ملی گرایی

مروری توصیفی-انتقادی بر کتاب برای عشق به میهن نوشته مائوریسیو ویرولی



اولیه آن را عهد باستان و جمهوری روم تعقیب می کند. پس از آن، اشاره‌ای به نظر متکلمان قرون وسطا می‌کند و عمده مباحث این فصل را در جمهوری خواهی دوره نوزایی (Renaissance) پیگیری می‌کند. ویرولی «میهن دوستی باستانی» را برآمده از آموزه‌های دینی رومیان می‌داند که کشور را مهد دین و مقدس می‌انگاشتند. با این حال، علاوه بر دین، او مدعی است میهن دوستی مذهبی باستانی، وطن پرستی دیگری را هم به مدرنیته انتقال می‌دهد و آن نوعی میهن دوستی سیاسی مبتنی بر این همانی Patria (کشور) با ResPublica (جمهوری) است. او اساساً جمهوری به مثابه صورت ایده‌آل حکمرانی را شرط اولیه تحقق «میهن دوستی» و «پاتریوتیسم» می‌داند که واقعیت آن از ارگانی چون «حرمت» (Pietas) و شفقت (Caritas) تشکیل می‌شود. شاید با وام‌گیری از ادبیات کلاسیک بتوان جمهوری را «صورت» و فضائی مانند حرمت و شفقت را «ماده» که توجه به آن ضروری است، تمییز

بین دو مفهوم «میهن دوستی» و «ملی‌گرایی» یا به تعبیر دیگر، «پاتریوتیسم» و «ناسیونالیسم» است که مائوریسیو ویرولی، محقق ایتالیایی، کتابش با عنوان «برای عشق به میهن: جستاری درباب وطن پرستی و ملی‌گرایی» را با همین هدف نگاشته است. ویرولی بحث درباره تمایزهای «میهن دوستی» (Patriotism) و «ملی‌گرایی» (Nationalism) را با روش تحلیلی تاریخی طرح کرده و همان‌طور که در ادامه نقل خواهد شد، «میهن دوستی» را میراث سنت جمهوری خواهی باستانی و مقدم و مرجح بر «ملی‌گرایی» قرن هجدهمی می‌داند.

تلاش برای تعیین قلمرو

«ناسیونالیسم» را امری ضروری می‌داند و در ابتدای کتاب، به تلاش ناکام برخی روشنفکران از جمله جورج اورول و کارل دوپچ در این تمایزگذاری اشاره می‌کند که با موفقیت نشده‌اند مگر ملاک دقیقی برای تحدید آنها ذکر کنند و در نتیجه دچار تسری احکام این دو نگارش مجزا به یکدیگر شده‌اند. او در این زمینه، به ماهیت «پروتوتوسی» آنها اشاره می‌کند که از تعریف و تحدید مفهومی گریزانند:

«همچون پروتوسوس، خدای آینده‌بین دریا در اسطوره‌شناسی یونانی که قادر بود به دلخواه خود شکلش را عوض کند، چنین به نظر می‌رسد که ملی‌گرایی و وطن پرستی نیز توانایی ویژه‌ای در نزد آن اجزای مفهومی‌ای دارند که پژوهشگران با سرخشنودی تمام سرگرم ساختن آنها بوده‌اند.» او دلسپاری به «خبر جمعی» و فضیلت شهروندانه که هر دو در نظام جمهوری متعین می‌شوند را اصلی‌ترین ملاک میهن دوستی می‌داند؛ از نظر مؤلف، عوامل فرهنگی مانند وحدت قومی و زبانی - که از مقومات اصلی ملی‌گرایی (ناسیونالیسم) هستند - در حاشیه اخلاق و نظام سیاسی جای می‌گیرند: «جمهوری خوبی که واقعاً می‌خواهد شهر همه باشد، به وحدت فرهنگی یا اخلاقی یا مذهبی نیازی ندارد؛ این جمهوری به وحدت از نوع دیگر نیاز دارد، وحدتی سیاسی که با دل‌بستگی به آرمان جمهوری قوام و دوام یافته است.»

میهن دوستی جمهوری خواهانه

مؤلف پس از مباحث مقدماتی در فصل اول، به ریشه‌های تاریخی «میهن دوستی» اشاره می‌کند و نمونه

میهن - به عنوان عشق نامبردار باستانیان - فضیلت جوامع قهرمانی است و بدین عنوان وهن درک امروزی ما از عدالت و انسانیت است. آن عشق نامبردار در واقع عین بربریت بود؛ به عبارت دیگر آمیزه‌ای از جهل، خرافه، خشونت، خودخواهی، آزمندی و قساوت. به برخلاف باور فلاسفه، آزادی اجتماعی آزاد از شهروندان نیست، بلکه مال و دارایی یا منفعت پدران است. «با مثلاً در نظام مصادره و تربیتی اسپارت آموزه‌های خشن پدراالارانه حاکم بود؛ «پدران برای آنکه به پسران بیاموزند که نه از درد و رنج بترسند نه از مرگ، فرزندان دگوشان را در معبد دیانا تا سرحد مرگ می‌زدند، طوری که پیکر زخمی و کتک خورده آنها غالباً از فرط درد و زنجی که زیر محبذ دیانا تا سرحد مرگ می‌زدند، ظهور می‌کرد»

پس از ویرولی، فلورانس به مثابه ارض موعود جمهوری خواهی و میهن دوستی قداست دارد و همان‌طور که اشاره شد، بخش عمده این فصل را به جمهوری خواهان فلورانس و بیش از بقیه به ماکیاولی اختصاص و ارجاع می‌دهد؛ البته به ماکیاولی «گفتارها» و نه «شهریار».

جدال در عصر مطلق اندیشی

در فصل «افول و احیاء» ویرولی به معنای «میهن دوستی» در قرن هفدهم، یعنی بهار مدرنیته اشاره می‌کند. شایان ذکر است که در نگاه او، معنای «میهن دوستی» دارای امتداد و استمرار تاریخی است و با تمام تمایزهای سطحی و عارضی در ادوار مختلف، جوهره آن طی قرون متصادی ثابت مانده است. با این حال، عقیده دارد در قرن هفدهم یک عقیده معنایی درباره «پاتریوتیسم» رخ داده که معلول دو روند و بستر سیاسی بوده است: اول، افول زبان جمهوری خواهانه به دلیل تکثیر پادشاهی‌ها و امیر نشین‌های مطلق‌النعنان دیگری، و به حاشیه رانده شدن مفهوم «خبر مشترک» که روح جمهوری خواهی است به دلیل ظهور گفتمان عمومی جدیدی که «نفع فردی» را به جای مصلحت عمومی بر صدر می‌نشانند. با این حال، به زعم او، در اواخر قرن، صورت‌های جدیدی از جمهوری خواهی کلاسیک احیا می‌شوند. یکی از نمودهای این افول قرن هفدهمی را در نظریه رابرت فیلمر، سلطان‌طلب مشهور انگلیسی می‌توان یافت؛ ویرولی «میهن دوستی» حقیقی را در تضاد با «وطن پرستی» فیلمر قرار می‌دهد که مبتنی بر وفاداری صرف به تاج و تخت پادشاه است.

تداوم یا گسست؟

فصل بعدی، یعنی «وطن پرستی و سیاست باستانیان» که در کمرش کتاب جا گرفته، دربردارنده مهم‌ترین آرای تاریخ اندیشه سیاسی مدرن، یعنی متضمن آرای متفکرانی مثل ویکو، مونتسکیو و روسو است. مؤلف در این فصل مدعی می‌شود که قرن هجدهم دوره احیای نوعی جمهوری خواهی باستانی در برابر حکومت‌های مطلقه‌ای است که در بخش قبلی به آنها اشاره شد. با این حال، به گفتار ویکو اشاره می‌کند که این همانی میهن دوستی باستانی با میهن دوستی مدرن را رد می‌کند؛ «در نظر ویکو، عشق به

میهن - به عنوان عشق نامبردار باستانیان - فضیلت جوامع قهرمانی است و بدین عنوان وهن درک امروزی ما از عدالت و انسانیت است. آن عشق نامبردار در واقع عین بربریت بود؛ به عبارت دیگر آمیزه‌ای از جهل، خرافه، خشونت، خودخواهی، آزمندی و قساوت. به برخلاف باور فلاسفه، آزادی اجتماعی آزاد از شهروندان نیست، بلکه مال و دارایی یا منفعت پدران است. «با مثلاً در نظام مصادره و تربیتی اسپارت آموزه‌های خشن پدراالارانه حاکم بود؛ «پدران برای آنکه به پسران بیاموزند که نه از درد و رنج بترسند نه از مرگ، فرزندان دگوشان را در معبد دیانا تا سرحد مرگ می‌زدند، طوری که پیکر زخمی و کتک خورده آنها غالباً از فرط درد و زنجی که زیر محبذ دیانا تا سرحد مرگ می‌زدند، ظهور می‌کرد»

پس از ویرولی، فلورانس به مثابه ارض موعود جمهوری خواهی و میهن دوستی قداست دارد و همان‌طور که اشاره شد، بخش عمده این فصل را به جمهوری خواهان فلورانس و بیش از بقیه به ماکیاولی اختصاص و ارجاع می‌دهد؛ البته به ماکیاولی «گفتارها» و نه «شهریار».

ملی‌گرایی علیه میهن دوستی

مؤلف، فصل «از پیش زبان ملی‌گرایی» را پس از اشاراتی به خطایه‌های میهن دوستانه ریچارد پرایس و رادیکال‌های انگلیسی و یادآوری این اصل آغاز می‌کند که در قرن نوزدهم توجهات به سوی جنبه‌های فرهنگی، زبانی و قومی علوم سیاسی در دانشگاه پرینستون، استاد مطالعات دولت در دانشگاه تگزاس در آوستین و استاد ارتباطات سیاسی در دانشگاه ایتالیایی لگوانو در سوئیس بوده است.

ویرولی در سال ۱۹۷۶ مدرک کارشناسی فلسفه خود را از دانشگاه بولونیا دریافت کرد، سپس در سال ۱۹۸۵ دکترای علوم سیاسی و اجتماعی را از مؤسسه دانشگاهی اروپا اخذ کرد. رساله دکترای او نیز درباره اندیشه سیاسی ژان ژاک روسو بود که بعداً به صورت کتاب توسط انتشارات کمبریج منتشر شد. پس از دوره‌های پژوهشی در دانشگاه کمبریج و مؤسسه دانشگاهی اروپا در فلورانس، ویرولی در سال ۱۹۸۷ به هیأت علمی دانشگاه پرینستون پیوست. او در سال ۱۹۹۳ به مرتبه دانشیاری و در سال ۱۹۹۷ به استادی کامل ارتقا یافت و بیش از ۲۶ سال در پرینستون تدریس کرد. علاوه بر پرینستون، در دانشگاه‌ها و مؤسسات متعددی تدریس یا پژوهش کرده است، از جمله در دانشگاه تگزاس، دانشگاه کمبریج، دانشگاه جرج تاون، اسکول نرمان سوپریورا و دانشگاه نورنتو. علایق پژوهشی ویرولی عبارت‌اند از: نظریه سیاسی، تاریخ اندیشه سیاسی، جمهوری خواهی، کلاسیک و نوجمهوری خواهی، اندیشه‌های ماکیاولی، افکار روسو، رابطه دین و سیاست، نسبت میهن دوستی و ملی‌گرایی، قانون اساسی‌گرایی، بلاغت (رتوریک) سیاسی و ارتباطات سیاسی، شهروندی و آموزش مدنی. ویرولی علاوه بر فعالیت‌های آموزشی، در عرصه عمومی و سیاسی ایتالیا نیز نقش فعالی داشته است. او مشاور فرهنگی رئیس جمهوری ایتالیا، کارلو

طلب می‌کند آن است که اجتماع ملی، اجتماعی نباشد که به شکلی نظام‌مند تاریخ حقیقی خودش را انکار کند یا تاریخی را جایگزین آن نماید که تا حد زیادی جعلی است.»

ملاحظات درباره ساختار کتاب

۱- تلاش مائوریسیو ویرولی برای مرزگذاری بین «ناسیونالیسم» و «پاتریوتیسم»، جهدی نه تنها موجه، بلکه ضروری است. با این حال، تقریر او از «پاتریوتیسم» (میهن‌دوستی) و تحمیل پیوندهای تاریخی و مفهومی به آن، از جمله اصرار بر گره زدن جمهوری خواهی باستانی به میهن دوستی، باعث بروز پیچیدگی‌های مفهومی و عرض تعارضات نظری و تاریخی‌ای شده که از ارزش علمی اثر می‌کاهد.

۲- همچنین تلاش او برای یافتن راهی در میانه «جهان شهروندی» و «بومی‌گرایی»، به مثابه فضیلتی سیاسی که از آسیب‌های آن دو میرا باشد، هرچند تلاشی معقول می‌نماید، اما در عمل دچار نقض روش‌شناختی می‌شود؛ این- میانه‌گرایی - و نه لزوماً میانه‌روی - منجر به گرفتار شدن میان دو لبه مفرض رادیکالیسم راست‌گرا از یک سو و گریایی گفتمان‌های چپ‌گرا از سوی دیگر می‌شود و همان‌طور که مؤلف نیز معترف است، بازی را پیش از آغاز، به زوریک جذاب و جالب‌افاده این دو گفتمان رقیب می‌بازد.

۳- ممکن است از «منطقه‌گرایی» و پیمان‌هایی مانند اتحادیه اروپا به عنوان حد وسط میان «جهان شهروندی» و «بومی‌گرایی» یاد شود؛ اما باید توجه داشت که ملاک تقسیم‌ما به هیچ وجه صرفاً مکان فیزیکی و انتزاعی نیست که آن را به «کشور»، «منطقه» و «جهان» تقسیم کنیم؛ بلکه حیثیت‌مندی مکان است که زیست‌جهان ساکنانش تعیین می‌کند؛ در نتیجه، نمی‌توان واحدهای سیاسی برآمده از پیمان‌های منطقه‌ای مبتنی بر تعاملات اقتصادی و امنیتی صرف را به عنوان قسم سوم در نظر گرفت؛ چراکه منطقه‌گرایی نیز همان‌قدر فاقد حیثیت‌مندی معنوی است که جهان شهروندی؛ اساساً موفق میانه‌ای بین این دو تقبض وجود ندارد که بتوان برقرار آن ایستاد.

۴- نکته مقدماتی دیگر معطوف به مفروضات چالش برانگیز متن است. مثلاً در صفحه ۲۹ کتاب می‌نویسد: «ضرورت مواجهه جدی با ملی‌گرایی، به هم لحاظ فکری و هم به لحاظ سیاسی، بویژه برای چپ دموکراتیک امری میرم است. تأثیر رتوریک ملی‌گرایی روی فقرا، بیگاران، روشنفکران سرخورده و طبقه متوسط رو به افول بسیار قدرتمند بوده است و همچنان نیز هست. کسانی که به لحاظ اجتماعی تحقیر و تحفیض شده‌اند، عضویت در ملت را ارجمند می‌شمرند و در آن حس تازه‌ای از غرور و کرامت پیدا می‌کنند؛ می‌بی‌چیزم، اما دست‌کم

آشتی تاکتیکی با ناسیونالیسم

جوزیه ماتزینی چهره محوری فصل «ملی‌سازی وطن پرستی» است و بهتر است پیرامون روایت ویرولی از او نکاتی ذکر شود. توجه پاتریوتیست‌ها به شاخصه‌های فرهنگی و روحانی به تبع ملی‌گرایان آلمانی قرن هجدهم، یکی از ویژگی‌های دوره‌ای است که ماتزینی در آن می‌زیست: «ماتزینی باور داشت که برای ساختن یک جمهوری، متوسل شدن به ارزش‌های سیاسی تجسم‌یافته در آرمان کلاسیک پاتریا (وطن، میهن، کشور) کافی نیست؛ و فرد باید آنها را در گفتار بزرگ‌تری که ارزش‌های فرهنگی ملت را نیز شامل می‌شود، درآمیزد و ادغام سازد. ماتزینی آرا و افکار ملی‌گرایان آلمانی را که با آثارشان آشنا بود، جدی گرفت. او فیخته را برای رساله «خطاب‌هایش به ملت آلمان» عمیقاً ستایش می‌کرد و در مقاله‌ای به سال ۱۸۳۵ از او به عنوان فیلسوفی بیاد می‌کند که اصول انقلاب فرانسه را یکجا گردآورده و فشرده ساخته است.» با این حال، طبق روایت کتاب، او نه ملی‌گرا، بلکه میهن دوستی جمهوری خواه بود و در نگاهش «میهن (Patria) آنگونه که ملت (Nation) برای هر در بود، [یعنی] ارگانیک‌سیمی متشکل از اجزای متفاوت که همگی به نحوی سلسله‌مرانی مقرر گشته باشند نیست؛ بلکه او به میهن، به کشور، همچون ائتلاف و اتحادی دموکراتیک از افرادی آزاد و برابر می‌نگرد.»

جدال رنگ و بی‌زنگی

صرف نظر از اعتراف متفکران ضدفاشیسم به اشتباه جریان‌های چپ‌گرا و لیبرال دموکرات در بی‌توجهی به هویت ملی و غرق شدن در بین‌الملل‌گرایی (Internationism)، مجادله مک‌ایناتیر با هابرماس بر سر معنای میهن دوستی، از جالب‌ترین مباحث مؤخره کتاب است. هابرماس در مقابل ملی‌گرایی (ناسیونالیسم)، نوعی میهن دوستی مبتنی بر قانون اساسی یا به تعبیر کتاب، «وطن پرستی مشروطه» را مطرح می‌کند که دیگر نه تنها جمهوری خواهانه نیست، بلکه آن را رد می‌کند. طبق روایت ویرولی، در برابر تقریر انتزاعی، و مبهم و بی‌زنگی هابرماس از میهن‌دوستی - که ناظر به هیچ تاریخ مشترک و دستاورد ملی مشترکی نیست - رأی مک‌ایناتیر قرار دارد که مدعی است وطن دوستی یعنی وفاداری به یک ملت خاص و معین که تنها کسانی که آن ملت را دارند، قادر به نشان دادنش هستند؛ «در تفسیر مک‌ایناتیر، وطن پرستی همان ملی‌گرایی از کر در می‌آید. او در مقابل کلی‌گرایی اخلاق لیبرال به حقوق ویژه وفاداری‌های خاص و ارزش عضویت در اجتماعات ملی انضمامی به عنوان محط ضروری برای پرورش حیات اخلاقی متوسل می‌شود. تنها ملزوماتی که او برای عقلانی ساختن وفاداری وطن پرستانه



مائوریسیو ویرولی، محقق ایتالیایی، کتاب «برای عشق به میهن» را با هدف تمییز بین دو مفهوم «میهن دوستی» و «ملی‌گرایی» یا به تعبیر دیگر، «پاتریوتیسم» و «ناسیونالیسم» نگاشته است. ویرولی این بحث را با روش تحلیلی تاریخی طرح کرده و میهن دوستی را میراث سنت جمهوری خواهی باستانی و مقدم و مرجح بر ملی‌گرایی قرن هجدهمی خوانده است

یک آمریکایی‌ام یا آلمانی یا ایتالیایی. در نتیجه، نیروهای اجتماعی مهم و صاحب‌وزنی که باید فعالانه دل به آرمان و اهداف یک چپ سوسیال دموکرات بسپارند، غالباً وارد اردوگاه راست شده‌اند.» ویرولی در اینجا و مواضع دیگر، به صراحت داورای‌های ارزش‌گذارانه را وارد تحلیل می‌کند و متن را تا سرحد یک بیانیه ایدئولوژیک تقلیل می‌دهد. حتی چند سطر عقب‌تر، از همگونی قومی و فرهنگی با عنوان «زدیلت» یاد می‌کند!

۵- به لحاظ منابع و مآخذ نیز قطع‌نظر از استفاده مؤلف از آثار کم‌اعتبار - که لحن کتاب را تا حدی خطایی کرده - باید به استفاده مفرط او از آثار نویسندگان ایتالیایی اشاره کرد که روح ایتالیایی را برخلاف مشرب و مدعای ویرولی، بر کل اثر مسلط کرده است.

۶- ویرولی در ابتدای کتاب مدعی استفاده از رهیافت تاریخی و انضمامی می‌شود و رویکرد‌های تحلیلی و مفهومی را تلویحاً رد می‌کند؛ با این حال، فقدان تحلیل مفاهیم و احاله همه کلیدواژه‌ها به روش تاریخی و پدیدارشناسانه، منجر به فقر تحلیلی اثر و فقدان وضوح و شفافیت می‌شود. به عنوان نمونه، مفاهیم بنیادی مهمی مانند حرمت (پیتاس) و شفقت (کاریتاس) را هم که در سراسر کتاب بارها مطرح می‌کند، در کمال ابهام رها کرده و به نحو غیرقائده‌ای، صرفاً به تکرار آنها اکتفا می‌کند.

۷- «زبان وطن پرستی مدرن روی میراث باستانیان ساخته شد.» این گزاره، نه صرفاً یک جمله عادی، بلکه اندیشه‌های نمادین است که از باور ویرولی حکایت می‌کند که مستمراً در کتاب مطرح می‌شود. نگاه مؤلف، تمایزهای بنیادین عهد باستان و عصر جدید را به طرز شگفت‌آوری نادیده می‌انگارد، درحالی که هرگونه پل زدن مستقیم از دوره باستان به مدرنیته و ظفره رفتن از قرون وسطا، مستلزم بی‌توجهی به گسست ماهوی این ادوار است؛ گسستی که اساساً تلفی‌های خطی از تاریخ را نفی می‌کند. فی‌المثل شرط اساسی معناداری هر نظریه و عمل اجتماعی در دوره مدرن، مفهوم فرد و فردیت و آزادی فردی است که از قضا ریشه در متن مقدس مسیحی و زمین قرون وسطا دارد، در حالی که مفهومی مثل فردیت و آزادی فردی - به مثابه واحد بنیادین و تجزیه‌ناپذیر اجتماعی - در عهد باستان، فاقد معنا و موضوعیت بود. با اینکه اگر ملی‌گرایی متوسل به وحدت فرهنگی و قومی می‌شود، میهن دوستی باستانی نیز - طبق اذعان کتاب - برای خاک به عنوان «بستر» و آرامگاه «نیکان» احترام فوق‌العاده‌ای قائل است که دوباره به همان الهیات خاک و خون مؤؤل می‌شود. بنابراین نمی‌توان تاریخ را به‌سادگی به نفع میهن‌دوستی مطلوب مؤلف مصادره کرد.

نظریه‌پرداز جمهوری خواهی مدنی

مائوریسیو ویرولی (Maurizio Viroli) از برجسته‌ترین نظریه‌پردازان سیاسی معاصر و یکی از مهم‌ترین پژوهشگران اندیشه جمهوری خواهی و مطالعات درباره ماکیاولی و روسو است. او استاد بازنشسته علوم سیاسی در دانشگاه پرینستون، استاد مطالعات دولت در دانشگاه تگزاس در آوستین و استاد ارتباطات سیاسی در دانشگاه ایتالیایی لگوانو در سوئیس بوده است.

ویرولی در سال ۱۹۷۶ مدرک کارشناسی فلسفه خود را از دانشگاه بولونیا دریافت کرد، سپس در سال ۱۹۸۵ دکترای علوم سیاسی و اجتماعی را از مؤسسه دانشگاهی اروپا اخذ کرد. رساله دکترای او نیز درباره اندیشه سیاسی ژان ژاک روسو بود که بعداً به صورت کتاب توسط انتشارات کمبریج منتشر شد. پس از دوره‌های پژوهشی در دانشگاه کمبریج و مؤسسه دانشگاهی اروپا در فلورانس، ویرولی در سال ۱۹۸۷ به هیأت علمی دانشگاه پرینستون پیوست. او در سال ۱۹۹۳ به مرتبه دانشیاری و در سال ۱۹۹۷ به استادی کامل ارتقا یافت و بیش از ۲۶ سال در پرینستون تدریس کرد. علاوه بر پرینستون، در دانشگاه‌ها و مؤسسات متعددی تدریس یا پژوهش کرده است، از جمله در دانشگاه تگزاس، دانشگاه کمبریج، دانشگاه جرج تاون، اسکول نرمان سوپریورا و دانشگاه نورنتو. علایق پژوهشی ویرولی عبارت‌اند از: نظریه سیاسی، تاریخ اندیشه سیاسی، جمهوری خواهی، کلاسیک و نوجمهوری خواهی، اندیشه‌های ماکیاولی، افکار روسو، رابطه دین و سیاست، نسبت میهن دوستی و ملی‌گرایی، قانون اساسی‌گرایی، بلاغت (رتوریک) سیاسی و ارتباطات سیاسی، شهروندی و آموزش مدنی. ویرولی علاوه بر فعالیت‌های آموزشی، در عرصه عمومی و سیاسی ایتالیا نیز نقش فعالی داشته است. او مشاور فرهنگی رئیس جمهوری ایتالیا، کارلو



آدرلیو چامپی، بین سال‌های ۱۹۹۹ تا ۲۰۰۶ بود، با رئیس مجلس نمایندگان ایتالیا، لوسیانو ویولانته، همکاری مشورتی داشت، هماهنگ‌کننده کمیته ملی ارتقای فرهنگ جمهوری خواهی در وزارت کشور ایتالیا بوده و در پروژه‌های متعدد آموزش شهروندی و مدنی در مدارس ایتالیا مشارکت داشته است. در سال ۲۰۱۰ دولت ایتالیا نشان لیاقت جمهوری ایتالیا را به او اعطا کرد. همچنین در طول دوران فعالیتش جوایز متعددی در حوزه علوم انسانی و آموزش دانشگاهی دریافت کرده است. ویرولی بیش از سه دهه از مهم‌ترین نویسندگان حوزه اندیشه سیاسی در اروپا بوده است و آثار متعددی از او به زبان‌های فارسی، انگلیسی، فرانسوی، آلمانی، اسپانیایی، عربی، چینی، ژاپنی، کره‌ای و پرتغالی ترجمه و چاپ شده‌اند. برخی از مشهورترین آثار او عبارت‌اند از: ژان ژاک روسو و جامعه منظم (۱۹۸۸)، از سیاست تا خرد دولت (۱۹۹۲)، برای عشق به میهن (۱۹۹۵)، ماکیاولی (۱۹۹۸)، لیخند نیکولو: بیوگرافی ماکیاولی (۱۹۹۸)، چگونه ماکیاولی بخوانیم؟ (۲۰۰۸)، جمهوری خواهی (۱۹۹۹)، ایده جمهوری (۲۰۰۳)، خدای ماکیاولی (۲۰۱۰)، آزادی بنندگان (۲۰۱۰)، گویی خدا وجود داشت (۲۰۱۲)، و رستگاری شاهزاده (۲۰۱۳).



جمهوری خواهی مدنی (Civic Republicanism) در جهان معاصر محسوب می‌شود، در آثارش کوششید است میراث فکری ماکیاولی، روسو و جمهوری خواهی ایتالیایی را با مسائل مدرن مانند آزادی، شهروندی، میهن دوستی، هویت ملی و دموکراسی پیوند دهند. بسیاری از پژوهشگران او را در کنار چهره‌هایی مانند فیلیپ تپیت و کونتونیو اسکینزا در برجسته‌ترین نظریه‌پردازان نوجمهوری خواهی معاصر می‌دانند.